

داستان هایی زیبا از احترام به علمای اسلام

تربیت اسلامی از توصیه های بزرگان دین برای مسلمانان است که در شماره های گوناگون، بخش های مختلفی را تقدیم حضور مخاطبان گرامی خواهیم کرد.

* ارزش علم و دانش در قرآن

یکی از ارزش‌های اسلامی در قرآن، «علم و دانش» است. «... هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...» [۱] «آیا دانایان و نادانان با هم برابرند؟». آیا کسانی که در تحصیل فضایل و آگاهی‌های مفید و مؤثر در کمال خویش گام بر می‌دارند، با گروهی که از حیات جز خواب و خوراک و... چیزی نمی‌دانند برابرند؟ شکلی نیست که برتری و ارجحیت، همانا از آن کسانی است که در راه تحصیل علم گام بر می‌دارند، و ساعت‌هایی را به تعلیم و تعلم سپری می‌سازند و از دیار جهالت و لو چند قدم در شبانه روز به سوی عالم علم و نور، هجرت می‌کنند:

آن را که فضل و دانش و تقوا مسلّم است // هر جا قدم نهد قدمش خیر مقدم است
در پیشگاه علم مقامی عظیم نیست // از هر مقام و مرتبه‌ای علم، اعظم است
جاهل اگر چه یافت تقدّم مؤخر است // عالم اگر چه زاد مؤخّر مقدّم است
جاهل به روز فتنه ره خانه گم کند // عالم چراغ جامعه و چشم عالم است

در دین مقدس اسلام و سیره عملی پیامبر و اهل بیت (ع) همواره بر تکریم علما و دانشمندان دین تأکید شده است. چنانکه امام موسی کاظم - علیه السلام - فرمود: «عَظِيمُ الْعَالِمِ لِعِلْمِهِ وَدَعُ مُنَارَعَتَهُ [۲]؛ عالم را به جهت علمش تعظیم و احترام کن و با او منازعه منما.»

امام علی - علیه السلام - فرمود: «مَنْ وَقَّرَ عَالِمًا فَقَدْ وَقَّرَ رَبَّهُ [۳]؛ کسی که به عالمی احترام نماید، به خدا احترام نموده است.»

پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: «أَكْرَمُوا الْعُلَمَاءَ فَإِنَّهُمْ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ فَمَنْ أَكْرَمَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ [۴]؛ دانشمندان را گرامی دارید که آنها وارثان پیامبرانند و هر که آنان را احترام نماید، خدا و رسولش را احترام نموده است.»

* انگیزه تکریم علما

این همه تکریم و احترام نسبت به عالمان در فرهنگ دین، بدین جهت است که آنان انسان‌های متعهد، راهنمای مردم، مخالف بدعت‌ها، پاسدار اندیشه‌های ناب، طرفدار حقوق محرومان، روشن کننده چراغ امید در دل آنان و... هستند و گرنه، این همه تکریم برای کسانی که از تعهد و مسئولیت بهره‌ای نبرده‌اند معنا ندارد. کسی که اندک آشنایی با تاریخ حوزه‌ها داشته باشد، می‌داند که تنها عالمان الهی بوده‌اند که از میان مردم برخاسته‌اند و همراه آنان زندگی کرده‌اند و در غم و شادی شریک آنان بوده‌اند و هر جا خطر و دشواری بوده است، خود را سیر بلا نموده و از شرافت و عزت مردم دفاع کرده‌اند. اینها و صدها ویژگی دیگر، زمینه‌ی تجلیل و تکریم از علمای صالح و راستین را فراهم نموده است.

* چگونه به علما احترام کنیم؟

۱- با تکذیب نکردن آنان:
گفته‌ی علما را به مجرد اینکه با فکر و عقیده‌ی شما جور در نمی‌آید، تکذیب نکنید.
امام صادق - علیه السلام - فرمود: در برابر عالم زیاد نگویند که «قال فلان و قال فلان خلافاً لقوله [۵]؛ فلان عالم چه فرموده و فلان عالم دیگر چه مطلبی بر خلاف گفته‌ی شما فرموده است.»

۲- با خدمت کردن به آنان؛

علی - علیه السلام - فرمود: «إِذَا رَأَيْتَ عَالِمًا فَكُنْ لَهُ خَادِمًا [۶]؛ اگر عالمی را دیدی به او خدمت کن.

۳- با دیدار و زیارت آنان:

پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: «مَنْ زَارَ الْعُلَمَاءَ فَقَدْ زَارَنِي وَ مَنْ جَالَسَ الْعُلَمَاءَ فَقَدْ جَالَسَنِي وَ مَنْ جَالَسَنِي فَكَأَنَّمَا جَالَسَ رَبِّي [۷]؛ کسی که به دیدن علما برود، گویا به دیدن من آمده و کسی که هم‌نشین

هدیه‌ی پدرش را نمی‌پذیرفت - ولی در داستانی که ذیلاً می‌آید خواهیم دید که او تنها به خاطر گرامی داشت استادش، هدیه‌ی او را پذیرفت:

روزی یکی از استادان سید رضی به وی گفت: شنیده‌ام خانۀ کوچک است و چنین خانۀ ای سزاوار تو نیست اما من خانۀ ای بزرگ دارم که به تو هدیه می‌کنم. شریف رضی سر باز زد.

استاد دوباره حرفش را تکرار کرد.

شریف گفت: من تاکنون هدیه‌ی پدرم را هم نپذیرفته‌ام.

استاد پاسخ داد حقی که من بر تو دارم از حق پدرت بزرگ‌تر است؛ زیرا او پدر جسمانی تو است و من پدر روحانی تو هستم.

شریف گفت: خانۀ او را پذیرفتم. [۳]

۵- امام خمینی وقتی از تهران به قم مراجعت کردند، ابتدا بر سر قبر استاد خود (مرحوم آیت الله حائری) رفتند.

۶- شهید ثانی نقل می‌کند که از اسکندر پرسیدند: چرا به معلم خود از پدرت بیشتر احترام می‌کنی؟ او گفت: «به خاطر اینکه معلم سبب زندگی باقی من است و پدر وسیله‌ی حیات فانی من است.» [۴]

۷- شخصی به نام «عبدالرحمان» در مدینه مدتی معلم و آموزگار کودکان و نوجوانان بود. یکی از فرزندان امام حسین - علیه السلام - به نام «جعفر» به مکتب او می‌رفت. معلم آیه‌ی شریفه‌ی «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را به جعفر آموخت. امام حسین به خاطر این آموزش، هزار دینار و هزار حله (پیراهن مرغوب) به آن معلم داد. شخصی از امام پرسید: آیا آن همه پاداش به یک معلم رواست؟

امام حسین - علیه السلام - در پاسخ فرمود: «آنچه که دادم، چگونه برابری می‌کند با ارزش آنچه که او به پسر من (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) آموخته است.» [۵]

۸- «عمر بن عبدالعزیز» که به خلافت رسید، لعن به حضرت علی - علیه السلام - را که از زمان معاویه مرسوم شده بود، ممنوع کرد.

قبل از او کار به جایی رسیده بود که یک نفر در بیابان نماز خواند و فراموش کرد که بعد از نماز - نعوذ بالله - لعن به امام علی - علیه السلام - کند و بعد یادش آمد، لذا برای کفاره‌ی این گناه در همان محل یک مسجد بنا کرد.

به هر حال، عمر بن عبدالعزیز اگر چه فقط شش ماه خلیفه بود، اما جلو حیف و میل‌ها را گرفت، دست اطرافیانش را از بیت المال کوتاه کرد و اوضاع به گونه‌ای سامان یافت که در اواخر حکومت او، استاندارها برایش نوشتند دیگر فقیری پیدا نمی‌شود و ذخیره‌ی بیت المال هم فراوان است، آنها را در چه راهی مصرف کنیم؟ او دستور داد که با آن پول‌ها غلام و کنیز بخرد و آزاد کنید!

خود عمر بن عبدالعزیز می‌گوید: «من اگر کار خوبی انجام داده‌ام به خاطر تربیت صحیح معلم است.»

او می‌گوید: «روزی معلم من دید که بچه‌ها به علی - علیه السلام - ناسزا می‌گویند، وقتی بچه‌ها رفتند، مرا صدا زد و گفت: کسی که از نظر قرآن اهل بهشت است، از کجا فهمیدی که لعن او جایز و لازم است؟».

همین جمله، جرقه‌ای در ذهن من ایجاد کرد و هدایت شدم و اکنون خدا را شکر می‌کنم، سپاسگزارم که موفق شدم این رسم شوم را از جامعه محو کنم. [۶]

۹- «یزید بن معاویه» بعد از پدرش فقط سه سال حکومت کرد و در هر سالی هم مرتکب فاجعه‌ای بزرگ شد؛ سال اول، سید الشهداء - علیه السلام - و یارانش را به شهادت رسانید. سال دوم، مردم مدینه را قتل عام نمود و جوی خون به راه انداخت و در سال آخر حکومتش هم، خانۀ خدا را به آتش کشید.

پس از مرگ یزید، عده‌ای از درباریان به امید ادامۀ حکومت یزید، دور پسرش را گرفتند و گفتند تو باید جانشین پدر شوی و او نیز پذیرفت. قرار شد همه‌ی مردم، در مسجد جمع شوند تا سخنان حاکم جدید را بشنوند. بعد از اجتماع مردم، حاکم جدید مسلمانان یعنی پسر یزید به مسجد آمد و بر بالای منبر رفته و بعد از حمد و ثنای خداوند بر خلاف انتظار حاضران نسبت به پدرش یزید و جدش معاویه اعتراض کرد و حکومت را حق علی و امام حسن و امام حسین دانست و گفت: «اینک حکومت، حق امام علی ابن الحسین - علیه السلام - است و من نمی‌توانم بار این مسئولیت را تحمل کنم و حق مسلم اولاد پیامبر خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - را غصب نمایم.»

همه‌همه در میان جمعیت پیچید و مادرش از میان مجلس زبان به اعتراض گشود و گفت: «ای کاش! لکه‌ی خونی بودی و به دنیا نمی‌آمدی تا من چنین روزی را نمی‌دیدم!».

او گفت: «آری، ای کاش! به دنیا نمی‌آمدم تا پسر پدری چون یزید باشم.»

سپس از منبر پایین آمد و به سوی خانۀ‌اش رفت و از همه دوری جست و آن قدر غصه خورد تا در سن ۲۳ سالگی مرد.

بعد از تحقیق و بررسی دریافتند که تربیت صحیح یک معلم صالح، او را این چنین تحت تأثیر قرار داده که به خاطر خدا از همه چیز بگذرد. [۷]

[۱] . سیمای فرزندگان، ص ۲۶۵

[۲] . سیری در نهج البلاغه، ص ۷۲

[۳] . منیة المرید، ص ۱۲۰، ریاض العلماء، ج ۵، ص ۸۳

[۴] . منیة المرید، ص ۱۲۰

[۵] . داستان دوستان، ج ۱، ص ۷۲

[۶] . داستان ازدواج و تربیت، ص ۵۴، جهاد با نفس، ج ۱، ص ۱۸

[۷] . داستان ازدواج و تربیت، ص ۵۴، جهاد با نفس، ج ۱، ص ۱۸

منبع: حوزه نیوز

انتهای پیام